

### شیر مردان شکاک: shkak

یا این سرگذشت جانسوز که نظام السلطنه قاجار پیشکار (استاندار) آذربایجان با سوگند خوردن و قرآن را مهر کردن موفق شد با سوءاستفاده از اعتقادات جعفر آقا این شخص پاک دل را فریب دهد. جعفر آقا یکی از پسران محمد آقا و برادر بزرگ اسماعیل خان سمیتکو (سمکو) است که پا چهارپشت (: محمدخان، صادقخان، جعفرخان و یجی بیگ پسر بداق سلطان). نسبش به بداق سلطان مگری می‌رسد. مینورسکی می‌نویسد: [جعفر آقا رئیس ایل شکاک به هیچ وجه با مقامات دولت قاجار در ایران کنار نمی‌آمد و مردم گُرد و فقرای آن نواحی از جعفر آقا بدشان نمی‌آمد و او را دوست داشتند. قاجارها از پس او بر نمی‌آمدند به حيله‌ای که از قدیم آزموده بودند متوسل شدند و او را به سمت فرماندار و رئیس بخش مرزی منصوب کردند (نک: کتاب کردان، یادداشتها و تأثیرات، درباره‌ی مرگ (شهید کردن) جعفر آقا بنقل از کتاب کرد و کردستان واسیلی نیکتین ترجمه محمد قاضی ص ۱۸۷). در همان زمان... نیکلای دوم امپراطوری روس، از جعفر آقا دعوت کرد تا همراه با «عبدالرزاق بدرخان» و «سید طه سمدینان» «شمزینان» به روسیه برود (۱۸۸۹ م). (نک مهاباد در فاصله دو جنگ نوشته محمدرضا داودی ص ۹) این درخواست امپراطوری روس دولت قاجار در ایران را وادار کرد که درباره‌ی جعفر آقا تجدیدنظر کند، این بود نظام السلطنه به قرآن سوگند خورد و قرآن را مهر کرد تا نظام السلطنه در روی زمین است و در زندگی آسیبی به جعفر آقا نرسد و در امان باشد. جعفر آقا فریب می‌خورد و بدعوت نظام السلطنه قاجار به تبریز می‌رود، جعفر آقا با سیصد سوار زبده خویش به دارالحکومه تبریز می‌رود. بعد از مدتی اقامت در تبریز چون پایبند به قرآن بوده، گمان نمی‌کند که بوی خیانت بشود، در نتیجه به دائیش (خالو میرزا) می‌گوید تو با نه نفر دیگر از سواران ورزیده نزد من بمانید و به بقیه سواران دستور می‌دهد تا بچه‌ریق در کردستان برگردند (نک تاریخ مشروطه ایران تألیف احمد کسروی). چاپ دوم ۱۳۴۳ تهران

در یکی از روزها بنا بدعوت نظام السلطنه جعفر آقا با خالو میرزا و نه نفر دیگر، به دارالحکومه تبریز می‌رود و به کسان خود می‌گوید: شما در محوطه باشید، وقتی جعفر آقا وارد اطاق انتظار می‌شود (محمدحسین ضرغام) نامی از روزه‌ای که قبلاً در دیوار آن ایجاد کرده بودند پیاپی به جعفر آقا شلیک می‌کند و او را شهید می‌نماید و نظام السلطنه خائن به گودالی در زیرزمین می‌رود تا بخیال در حین قتل جعفر آقا بر روی زمین نبوده باشد. به محض شلیک، مردان شیردل و یوزپلنگان جعفر آقا همراه با خالو میرزا خود را بر بالین جعفر آقا رساندند و چون از جعفر آقا مأیوس شدند، فوری خود را بدرون یک اطاق از ساختمان انداختند تا از شر تیراندازان افراد نظام السلطنه خائن محفوظ بمانند، تعداد از دشمنان را کشتند و چند نفر از اینان نیز شهیدند. سرانجام از سوراخی مانند سوراخ بخاری خارج شدند و از پشت بامها از تبریز خارج شدند البته در این گیر و دار چند تن از خائنان را به قتل رسانیدند و وحشتی در دل افراد نظام السلطنه و خود آن خائن ایجاد کردند و حماسه‌ای معجزه آسائی آفریدند. (نک کتاب کردان و یادداشتها و تأثرات درباره مرگ جعفر آقا چاپ ۱۹۱۵م به نقل از کتاب کرد و کردستان و اسیلی نیکتین ترجمه محمد قاضی چاپ ۱۳۶۶ س تهران) و کتاب حماسه سازان گمنام تألیف حبیب‌الله تابانی انتشارات نگاه سبز چاپ ۱۳۸۱ش تهران.

سرانجام آن یوزپلنگان از راه صوفیان، شبستر، اروئق و آنزاب راهی چهریق شدند، نظام السلطنه خائن پس از بهوش آمدن. دستور داد تا ژاندارمها و عده‌ای از سواران داوطلب به تعقیب آن هفت نفر: (خالو میرزا و گردها) بروند. سرانجام یاور علیخان نامی که فرمانده ژاندارمها و سواران را بعهدہ گرفت و به راه افتادند اما از روبرو شدن با آنان سخت می‌ترسید، خالو میرزا و یارانش به دامنه کوه «میشو» که در (یام - پیام) بین تبریز و مرند است رسیدند و در آنجا به استراحت پرداختند و بعد از مدتی (خالو میرزا) بلند شد و با تغییر لباس که جلب نظر نکند، به قهوه‌خانه‌ای رفت و بنام اینکه عده‌ای کارگرند و در کنار جاده کار می‌کنند برای صبحانه مقداری نان و پنیر و مایحتاج را با پرداخت پول اضافی خریداری کرد و با تغییر مسیر خود را به یارانش رساند و خود و یاران را از

گرسنگی نجات داد. سواران در محل اشاره شده، در مسیر جاده به محل توقف خالو میرزا و یارانش رسیده بودند. بدون توجه به اطراف به راه خود ادامه داده بودند و در فاصله کمی از خالو میرزا و یارانش در قهوه‌خانه‌ای سرراهی که وسایل رفاهی مناسبی هم داشت توقف کردند و برای اینکه وقت بگذرانند شب در آنجا ماندند. وقتی خالو میرزا آن اعجوبه زمان از ماندن آنها باخبر شد خیلی شادمان گردید. یاور علیخان اصلاً در فکر رو یا روی با آن هفت نفر گرد نبود، همه خوابیدند و خالو میرزا آن بوزپلنگ گرد، که نقشه را کشیده بود که باید شبیخون بزنند و هفت رأس از اسبان امینه‌ها را با اسلحه کمری و تفنگ و فشکدان لازم بدست آورند و انتقام جعفر آقا را در این شب بگیرند.

حه‌مو: (محمد) و حه‌سو: (حسن) مأمور نابودی چهار نفر نگهبان اسبها شدند. و (عبدالله) جوان لاغر اندام با (خلیل) مأمور دو نگهبان پشت قهوه‌خانه شدند و خالو میرزا با یکی از یاران برای ربودن تفنگ‌ها آماده شد و پس از ربودن، آنها را به یکی از یاران دادند و دوباره برای ربودن فشنگدان امنیه‌ها رفتند. خلاصه اول کار نگهبانان را ساختند و تفنگ و فشنگدان و اسبهایی را با زین بدون هیچ برخوردی با ژاندارمهای یاور علیخان، تصاحب کردند و پس از کسب این مهمات، بر اسبها سوار شدند و اطراف لشکر یاور علیخان را گرفتند و با رگبارها، عده‌ای از آنان را منجمله یاور علیخان را کشته و زخمی نمودند و اسبهای آنان را فراری دادند.

و بعد خود بسوی موطن خویش حرکت کردند و در راه هرچند با مأمورانی مواجه می‌شدند، اما آن اعجوبه‌ها جانانه دشمن را رانده و خود را به چهریق رسانیدند.

تاریخ مشروطه ایران نوشته احمد کسروی ص ۱۴۵ و کتاب گردان و یادداشتها و تأثرات (درباره‌ی مرگ و شهید شدن) جعفر آقا چاپ ۱۹۱۵م به نقل از کتاب کرد و کردستان واسیلی نیکتین ترجمه محمد قاضی چاپ نیلوفر تهران ۱۳۶۶ش به نقل از کتاب حماسه‌سازان گمنام حبیب‌الله تابانی چاپ اول ۱۳۸۱ش تهران انتشارات نگاه سبز - باختصار و جمع و جور کردن. دوکتور محمد صالح ابراهیمی (شبه پهل)، تهران.

۱۳۸۴/۵/۳۰ اش و ۲۱ اگوستی ۲۰۰۵م.